

حوزه باید هم‌زمان سه وظیفه حفظ، ترمیم و بالندگی را عهده‌دار باشد

مجله حوزه با چهاردهه سابقه فعالیت در حوزه علمیه همواره مورد توجه همه جریان‌های فکری صنف روحانیت بوده است. علیرضا پیروزمند، قائم مقام فرهنگستان علوم اسلامی قم، به نمایندگی از جریان فکری این فرهنگستان در گفت‌وگو با مجله حوزه درباره موضوعات و نقشه راه آینده مجله، ایده مرکزی را که می‌تواند محور مجله و فعالیت‌های آن قرار گیرد، بحث حوزه انقلابی و حوزه تمدن‌ساز دانسته است. او عقیده دارد بحث از چیستی، ضرورت، چگونگی، الزامات، موانع، راهکارها، معارضات بیرونی و درونی آن نیز می‌تواند به‌عنوان نظام موضوعات و نقشه راه قرار گیرد. گزارش این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید:



علیرضا پیروزمند

● توجه به سه جریان انقلابی، جریان روشنفکرو جریان گذشته‌نگر

علت جریان‌سازی مجله در این بود که هم در موضوع و هم در مطالبی که به آن پرداخته می‌شد، حساسیت برانگیز بود و حوزویان نمی‌توانستند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. و باید مجله همین حالت را داشته باشد تا بتواند جریان ساز باشد. برای این منظور باید به سه جریان موازی در حوزه توجه داشته باشیم و در بستر این سه جریان جلو برویم، و تعاملات و تعارضات بین این سه جریان را رصد کنیم، و با ایجاد رقابت بین این سه به شکل مدیریت شده، بستر مناسب را برای جریان اصیل تر و صحیح‌تر فراهم کنیم. این سه جریان، عبارتند از: **جریان انقلابی و تمدن‌ساز** که حوزه را به این سمت می‌برد و بالندگی حوزه را در این جهت دنبال می‌کند؛ **جریان روشنفکر و سکولار** در حوزه یا حداقل متمایل به سکولار که گرایش‌های علمی مصطلح و متداول و ادبیات علمی را در حوزه وارد می‌کند و به دنبال حاکم کردن آن هست و محور و متغیر اصلی در ایجاد تغییرات دانشی قرار می‌دهد؛ **جریان سوم که در گذشته سیر می‌کند** و به نوعی پا به پای انقلاب جلو نیامده است، اما افراد متعبد و متشرعی هستند. ما باید بدانیم حرکتی که می‌کنیم، کدام جناح و جریان را تقویت می‌کنیم و باید بدانیم این حرفی که می‌زنیم، دو جناح دیگر چه قضاوت و تلقی دارند و چه میزان از آن خوشایند یا ناراحت خواهند شد و یا چه میزان واکنش مثبت یا منفی نشان خواهند داد.

برای اینکه رقابت نیز جدی‌تر شود، باید از نمایندگان جریان‌های دیگر نیز استفاده کرد و تربیون در اختیار آنها قرار گیرد و دیدگاه‌های آنها در ترکیب به چالش کشیده شود، تا بتوانیم روندی را جلو ببریم. مهم این است که بدنه فاضل و جوان حوزه، ذهنش با این موضوعات درگیر شود و مشتاق شود تا این مسائل را دنبال کند، اگرچه صرفاً با یک مجله چنین اتفاقی نمی‌افتد، اما بسیار مؤثر است.

● حفظ، ترمیم و بالندگی حوزه آنچه در اینجا مورد تأکید ماست،

الگوی حفظ، ترمیم و بالندگی حوزه خواهد بود. البته برای یکنواخت نبودن بحث، منحصر در تبیین الگو نمی‌شویم.

تعبیر حفظ، ترمیم و بالندگی را بنده از فرمایشات مقام معظم رهبری در سخنرانی جامع ایشان که در فیضیه در سال ۷۴ انجام دادند، به عاریت گرفتم. ایشان تعبیری داشتند که حوزه باید هم‌زمان سه وظیفه حفظ، ترمیم و بالندگی را عهده‌دار باشد. این کلمه هم‌زمان، خودش بار دارد؛ بدین معنا که حفظ، ترمیم و بالندگی در تعارض با یکدیگر نیستند. پس وقتی می‌گوییم حوزه باید بالنده و متحول شود، بدین معنا نیست که به حفظ و ترمیم نیاز ندارد. ما باید هم‌زمان هر سه را مراقبت کنیم.

● تعریف حفظ، ترمیم و بالندگی حوزه

حفظ یعنی منتقل کردن میراث سلف به آیندگان بدون اینکه بخواهیم تصرفی در موضوع، محتوا و روش نسبت به آنچه در گذشته اتفاق افتاده است، انجام دهیم. ما باید ظرفیت دانشی و مهارتی انباشته در صدها سال تلاش حوزه‌های مقدس شیعه را به صورت متراکم، موجز و کارآمد نسل به نسل منتقل کنیم؛ چراکه میراث گران‌بها، ارزشمند، بی‌بدیل، تأثیرگذار و همچنان مفیدی را داریم. البته طبیعی است مثل هر دانش دیگر، در فرآیند تحول یک سری از حرف‌ها، موضوعات و روش‌ها فرسوده می‌شوند؛ اما این به معنای آن نیست که نسبت به اصل آن بی‌تفاوت و بی‌اعتنا باشیم.

ترمیم تفاوتی اصلی که با حفظ دارد، به حوزه مسائل و موضوعات جدید وارد می‌شود. یعنی حوزه‌ای که ترمیم یافته است، حوزه‌ای است که دامنه دغدغه‌های علمی آن محدود به دغدغه‌های مسائل و پرسش‌های گذشته نیست و به استقبال پرسش‌های جدید می‌رود. حال این پرسش‌های جدید، ناشی از چه هستند و خاستگاه درون حوزوی یا بیرون حوزوی دارند بحث مستقلی هست. در هر صورت، حوزه ترمیم‌گر به پیشرفت، تغییر، تحولات ملی و جهانی و افزایش آگاهی‌ها و تغییرات تمدنی توجه دارد و البته باید پاسخگویی

ما باید بدانیم حرکتی که می‌کنیم، کدام جناح و جریان را تقویت می‌کنیم و باید بدانیم این حرفی که می‌زنیم، دو جناح دیگر چه قضاوت و تلقی دارند و چه میزان از آن خوشایند یا ناراحت خواهند شد و یا چه میزان واکنش مثبت یا منفی نشان خواهند داد.

موضوعات نوپدید نیز باشیم.

بالندگی یک قدم از ترمیم بالاتر است، و آن اینکه، هرآنچه را ترمیم دارد به اضافه خصوصیات دیگر، در خود دارد. یعنی به استقبال مسائل و موضوعات جدید می‌رود، اما برای حل موضوعات و پاسخ به پرسش‌های جدید، صرفاً به مبانی، روش و دانش گذشته اکتفا نمی‌کند و اجازه می‌دهد که در پاسخ به موضوعات و ارائه پرسش‌های جدید، دانش جدید تولید کند. حتی اگر لازم شدن نسبت به دانش‌های گذشته، برخورد آسیب‌شناسانه داشته باشد و تحول‌آفرین ظاهر شود، و ترس و ابایی ندارد از اینکه در بخش‌هایی بگوید که فلسفه حوزه پاسخگو نیست؛ یا این اندازه پاسخگو هست، این اندازه نیست؛ فقه

حوزه در اینجا پاسخگو هست، در اینجا نیست؛ و یا روش فقاقت پاسخگو هست و نیست؛ روش سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی در حوزه پاسخگو هست و نیست؛ این به معنای تحول است، تحول وقتی است که نوگرایی محدود به پرداختن به مسائل نونمی‌شود؛ بلکه نوگرایی به چگونگی پاسخ دادن به مسائل نوهم مربوط می‌شود؛ این معنای بالندگی است.

● تمایز سه مسئولیت حفظ، ترمیم و بالندگی از یکدیگر، نقطه عزیمت پویایی حوزه

بر این اساس و با این تعاریف، مسئله امروز و فردای حوزه این خواهد بود که چگونه این حفظ و ترمیم اتفاق بیفتد و در چه حد اتفاق بیفتد و از همه مهم‌تر اینکه چگونه بالندگی اتفاق بیفتد و در نهایت اینکه چگونه این بالندگی بهبود بخشیده شود. صرف توجه به این مطلب، که حوزویان به این باور برسیم که وظیفه ما فقط حفظ و ترمیم نیست؛ بلکه وظیفه ما بالندگی نیز هست و تفاوت این سه با یکدیگر چیست؟ خود این مطلب فی‌نفسه یک گام به جلو هست، حتی اگر در این زمینه هیچ صحبتی نکنیم،

که الحمدالله این‌گونه نیست و ادبیات قابل‌اعتنایی تولید شده است. حتی اگر ادبیاتی نباشد، نقطه عزیمت پویایی حوزه در این است که این سه مسئولیت را متمایز از هم بشناسد؛ و هیچ‌کدام را به نفع دیگری حذف نکند، و در برنامه تکاملی خودش برای اینها سهم‌های متفاوت قائل شود، و مشخصاً سهم و درصد هرکدام را مشخص نماید. ما باید بیش و پیش از آنکه دیگرانی از بیرون حوزه بخواهند ما را نقد کنند، خودمان حواسمان به فراز و فرود حوزه باشد؛ و بتوانیم برای روند تغییرات حوزه نمودار ترسیم کنیم.

مثال: مثلاً بگوییم در ۴۰

سال پیش که انقلاب اسلامی پیروز شده، از نظر حفظ، ترمیم و

بالندگی؛ حوزه ما در چه وضعیتی بوده و الان که ۴۰ سال گذشته در چه وضعیتی هستیم و ۴۰ سال آینده در چه وضعیتی خواهیم بود. این نوع محاسبات، ارزیابی‌ها و آینده‌نگری‌ها همه متفرع بر این است که تفاوت این سه را با یکدیگر بفهمیم، به رسمیت بشناسیم، به الزامات آن تن دهیم و برای هرکدام روند پویایی تعریف کنیم. بنابراین حتی حفظ می‌تواند پویا باشد. یکی از مشکلات حوزه امروز ما این است که یک دانش انباشته‌ای برای پرورش فقیه لازم بوده، و ما نظام آموزشی را بر محوریت فقیه پروری شکل دادیم؛ بعد از انقلاب نیز به تدریج متوجه این مطلب شدیم که فقط فقیه نمی‌خواهیم بلکه فیلسوف، مورخ، مفسر، قاضی، مدیر و... می‌خواهیم. البته از آن کم نکردیم، اما سرفصل‌ها و منابع و درس‌های جدید را اضافه کردیم و نتیجه این شده است که طلبه‌ای که سطح را به اتمام می‌رساند همه‌کاره و هیچ‌کاره هست. انبوهی از دانش‌ها را فرا گرفته است، اما ما به او می‌گوییم تازه دانش اولیه‌ای از همه چیز را فرا گرفته‌ای. بنابراین این فرد، ۱۰ الی ۱۵ سال از

مفیدترین سال‌های عمرش را صرف کرده است، درحالی‌که همین ۱۲ سال در دانشگاه، حداقلش دکتری است و مسروروند مشخص است. بنابراین طلبه باید خودش در دل این روند، برنامه‌ای ریخته باشد، و جوششی داشته باشد، و تبدیل به یک مبلغ، مدرس و... شود.

این مثال برای این بود که بدانیم حتی حفظ نیز می‌تواند پویا باشد، یعنی وقتی می‌دانیم باید در روند روبه‌جلو حجم دانش‌ها و مهارت‌های یک طلبه افزایش پیدا کند؛ باید در انتقال حرف‌های گذشته نوآوری داشته باشیم. و باید این انتقال به‌گونه‌ای اتفاق افتد که با حفظ کیفیت، در زمان کمتری اتفاق بیفتد.

نقطه کانونی مباحث ما تا اینجا در این بود که بحث دانش چه جایگاهی در حوزه دارد. و همچنین تحول در حوزه را از طریق تحول در دانش پی بگیریم.

● بحث علمی، نقطه کانونی حوزه

نقطه کانونی حوزه و فعالیت و مأموریت اصلی آن، بحث علمی است. بنابراین اگر می‌خواهیم گذشته را برای آینده ترسیم کنیم و آینده جلوتری را برای حوزه ترسیم کنیم، باید در قدم اول بگوییم این تحول علمی که قرار است اتفاق بیفتد چیست. البته این حفظ، ترمیم و بالندگی که عرض کردم، وصف حوزه است و نه فقط وصف دانش؛ البته وصف دانش حوزه هم هست. توضیح این مطلب اینکه، این دانش یک بُعد دارد و یک قبل.

«بعد» آن عبارت است از کارگشایی که به‌وسیله این دانش صورت می‌گیرد، مثلاً فقیه تربیت می‌کنیم برای کارگشایی امور مکلفین، دانش عقلی و فلسفی برای کارگشایی شبهات اعتقاداتی مردم؛ بنابراین این «بعد» باعث می‌شود دانش به یک کارآمدی و پاسخگویی تبدیل شود. همین دانش کارسازی می‌کند، اما اثرش، اثر دانش است و خود دانش نیست. وقتی می‌گوییم

جوانی درست تربیت شود، آن تربیتی که واقع می‌شود، اثر این دانش است.

«قبل» آن ساختار و نهادی است که شما جهت تولید و انتقال این دانش تولید کرده‌اید. بنابراین حوزه؛ سیاست‌گذاری، مدیریت، ساختار و تشکیلات دارد، حال چه حوزه به معنای رسمی و اخص و چه حوزه غیررسمی و پیرامونی. حال باید آن حفظ، ترمیم و بالندگی که گفته شد، نسبت به این کل مورد مطالعه و محاسبه قرار گیرد. یعنی یک‌بار باید بگوییم حفظ، ترمیم و بالندگی در میزان پاسخ‌گویی حوزه نسبت به نیازها چگونه است. و یک‌بار هم باید بگوییم این دانشی که می‌خواهد پاسخ‌گویی ایجاد کند، حفظ، ترمیم و بالندگی آن چیست. و یک‌بار هم باید بگوییم این ساختار، تشکیلات و ستادی که در حال درست کردن آنها هستیم و تدابیری که می‌کنیم تا این دانش تولید شود و این افراد پرورش پیدا کنند تا بتوانند آن پاسخ‌گویی را داشته باشند، خود این حفظ، ترمیم و بالندگی آن چیست. اگرچه توجه داریم نقطه ثقل تحول، آن دانش است. آن دانش باید فربه‌تر و کارآمدتر شود تا ظرفیت پاسخ‌گویی ارتقا پیدا کند. این دانش است که افراد را تربیت می‌کند. و ساختار و سازمان نیز به میزانی اهمیت دارد که بتواند این را تحویل دهد، وگرنه خودش فی‌نفسه موضوعیت ندارد.

نکته‌ای نیز که ذکر آن ضروری است با توجه به

اینکه حوزه به‌عنوان یک نهاد که دارای یک مأموریت است، و وقتی مأموریت تعریف می‌کنیم و نهاد روحانیت را دارای یک مأموریت تعریف کردیم، نمی‌توانیم از هر دانشی صحبت کنیم. بنابراین اگر دانش، فی حد نفسه موضوعیت داشته باشد، همان اندازه که دینی باشد کافی است؛ و این در صورتی است که برای حوزه مأموریت قائل نیستیم. بنابراین حفظ، ترمیم و بالندگی؛ هم وصف برون

حضور روحانیت باید یک حضور نرم‌افزارانه اعتباربخش دانش‌آفرین هدایتگر باشد. به بیانی لازم نیست خودش روی صحنه مسئول اقدام باشد، ولی باید اسلامیت نظام را در سطوح مختلف تضمین و تأمین کند، این کاری است که از غیرروحانیت بر نمی‌آید و قابل واگذار کردن نیست.

داد حوزه است و هم وصف نیروی انسانی و دانش حوزه است، و هم وصف ستاد و ساختاری که می‌خواهد این دانش و آدم‌ها را تولید کند تا این کارآمدی اتفاق افتد؛ ولو اینکه نقطه ثقل و کانونی حتماً دانش است.

● توجه حوزه به تلاقی درون با بیرون خود و ارزیابی از نقطه تلاقی این دو

اگر ما دغدغه پویایی حوزه را داریم، باید نسبت به تلاقی حوزه با بیرون حوزه بیشتر اهتمام داشته باشیم؛ بدین معنا که باید دائماً خودمان را از منظر کارآمدی ارزیابی کنیم. و این وقتی امکان دارد که نظام نیازمندی‌هایی که وجود دارد و در حال تغییر هم هست، آن بخشی‌اش که متوجه ما هست را بشناسیم. (البته تفکیک همین مطلب سخت است و ما به افراط و تفریط مبتلا می‌شویم: مثلاً درباره علوم انسانی که حوزه ارتباطش با آن چگونه است) بنابراین این نظام نیازمندی‌های رو به تکاملی که در جامعه وجود دارد، بخشی‌اش که مربوط به ماست، چیست و این را بشناسیم و ضمناً دائماً خودارزیابی به صورت هوشمند داشته باشیم که چه میزان جوابگو هستیم. و اگر جوابگو نیستیم به چه دلیل است؟ ضعف ساختاری، ضعف دانشی، موانع بیرونی، هرزروی نیروها (نمی‌توانیم از نیروها استفاده بهینه بکنیم: مثلاً یک طلبه که بیست سی سال تربیت کردیم، و فاضل شده، کار اصلی‌اش این شده

که صبح‌ها دو ساعت درس خارج برود و برگردد، و نهایتاً در سال هم ۱۰ سال تبلیغ برود؛ و این شده حاصل سرمایه‌گذاری حوزه برای تربیت یک نفر بعد از بیست سال)

نکته دیگر اینکه خود این استفاده بهینه کردن از نیروهای حوزه به عهده کیست؟ و چه کسی باید تدبیر کند و به آن فکر کند؟ آیا این مسئولیت حوزه هست؟ آیا به خودشان مربوط هست و یا به مجموعه‌هایی که نیازمند هستند؟ ضمن اینکه

اختلاف بین حوزویان و ابهام هم وجود دارد که این مسائل مربوط به کیست؟ و اختلاف دیگر اینکه نحوه به‌کارگیری این طلبه فاضل پرورش‌یافته چگونه باشد؟ به همین دلیل، حوزه علمیه هیچ برآوردی از اینکه سرمایه‌ای که تولید می‌کند، چه میزان استفاده می‌شود، کجا استفاده می‌شود و چقدر تأثیرگذار است؛ ندارد؟ اگر هست بگویند. در دانشگاه با روش‌های تجربی زیاد، به صورت آماری همه اینها موجود است و دنبال می‌شود و بعد از مدتی بازنگری می‌شود، البته به این معنا نیست که اشکال و ابهام در دانشگاه نیست، اما قطعاً روان‌تر شده و یک قدم جلوتر است.

بنابراین وقتی نقطه تلاقی بین حوزه و بیرون حوزه نیست، ما همیشه نمره خوب به خودمان می‌دهیم، همیشه به خودمان حق می‌دهیم که بگوییم که ما کار خودمان را کردیم و دیگران باید بیایند گوش بدهند. و اگر حوزه بپذیرد که خودش را از همین منظر پاسخ‌گویی مورد پرسش‌گری قرار بدهد، که چه میزان پاسخگو هستیم، در این صورت است که مسئله بالندگی و تحول جدی می‌شود. ضمن اینکه این را نیز اضافه کنیم، بخش سنتی حوزه ما به دلیل آمیخته بودن دانش حوزوی با آیات و روایات و مفاهیم دینی، عجین با یک قداستی شده (از این جهت به‌درستی) به‌گونه‌ای که یک عارضه‌ای را به هم زده که برای حرکت روبه‌جلو بازدارنده شده، و گاهی این قداست آن قدر برجسته شده که حرکت را کند

کرده است، چون احساس روانی این است که اگر عبور کنیم خلاف اخلاق و تعبد انجام داده‌ایم؛ درحالی‌که این‌گونه نیست، و این دانش است و قرار نیست ساحت امام صادق (ع) تضعیف بشود.

بنابراین نسبت به آینده حفظ، ترمیم و بالندگی؛ پرسش و تحرک حوزه زمانی جدی می‌شود که در مقام پاسخ‌گویی در نقطه تلاقی بین درون و بیرون، خودش را مستند و نه از روی احساس

به نظر من یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اثرگذاری روحانیت فیلم‌نامه‌نویسی است. کتاب نوشتن که دیگر در سنت روحانیت و حوزه بوده، خوب به جای اینکه کتاب را این شکلی بنویسی، یک مهارتی یاد بگیر و در قالب فیلم‌نامه بنویس، که یک کارگردان، سرمایه‌گذار و یا اهلیش پیدا شود و استفاده کند.

ارزیابی کند.

سرپرستی، یک وقت منجر به رشد فرد می شود. و یک وقت موضوعش رشد جامعه به هویت اعتبار جمعی است. و سوم اینکه بین فرد و جامعه است، و آن رشد سازمان ها و نهادهاست. این سازمان ها و نهادهای اجزاء جامعه هستند. اگر این را پذیرفتیم، و خواستیم خودارزیابی کنیم، می گوییم پس حوزه در این سه محور و مؤلفه چگونه عمل کرده است؟ رشد افراد، رشد جامعه، رشد سازمان. این سه عامل، خروجی حوزه و اثر فعل حوزه را ارزیابی شده به ما می دهد.

● فعالیت حوزه: پژوهش، آموزش و تبلیغ

فعالیت حوزه چیست که از طریق آن، این خروجی تحویل داده می شود؟ حوزه هم زمان سه پژوهش آموزش، پژوهش و تبلیغ را انجام می دهد که ارتباط این سه نیز طبعاً با یکدیگر قابل تعریف و روشن است. که البته تبلیغ را با معنای وسیع تری از معنای سنتی اش استفاده می کنیم، به معنای ارتباط حوزه با بیرون خودش و خدمات فرهنگی دادن به بیرون (بنابراین کسی که استاد دانشگاه می شود یک نوع تبلیغ است، یا فعالیت در شبکه های مجازی)

● موضوع فعالیت حوزه: اعتقادات، ارزش ها و رفتارها

محور سوم موضوع فعالیت حوزه است. یعنی موضوع پژوهش، آموزش و تبلیغ حوزه چیست؟ که این نیز خود سه موضوع دارد: یا موضوع اعتقادات و باورهاست، یا اخلاق ها و ارزش هاست و یا رفتارها و تکالیف است. بنابراین سه دسته عوامل بر اساس سه محور اصلی برای الگومند کردن، ارزیابی، آینده پژوهی و البته فرایندنگاری تحول حوزه داریم، که هر سه یک الگوی پایه و منطق شامل می خواهد. پیشنهاد ما این است این منطق شامل، بر محوریت فعالیت حوزه طراحی شود که یک اثر، یک موضوع، و یک فعالیت دارد. اثرش رشد فرد، جامعه، و سازمان است. فعالیتش، پژوهش، آموزش و تبلیغ است. و موضوع فعالیت باورها، ارزش ها و رفتارهاست. از ارتباط این سه دسته متغیر به یک الگو می رسمیم که در این مجال فرصت پرداختن به آن نیست و بحث مبسوطی است که می توان جداگانه به آن پرداخت.

● الگوی حفظ، ترمیم و بالندگی حوزه

حال که تا اینجا آمدیم، یک پرسش برایمان جدی می شود و آن الگوی حفظ، ترمیم و بالندگی است. اینکه متوجه شدیم باید ارزیابی داشته باشیم، با چه منطقی؟ و این باید غیر از حوزه، مورد پرسش مجله نیز که بحث تحول را دنبال می کند، باشد. چرا که صدر و ذیل و طول و عرض این موضوع باید قواره بندی شود و جامعیت و اصل و فرعی داشته باشد. پاسخ تفصیلی به این سؤال را بنده در کتاب «تحول حوزه و روحانیت؛ گذشته و حال» آورده ام که اینجا خلاصه ای از آن را بیان می کنم. در آنجا بنده یک الگوی بیرونی و یک الگوی درونی برای حوزه طراحی کردم، و بعد ارتباط بین آن دو برقرار شده است.

● خروجی حوزه در حفظ، ترمیم و بالندگی شامل اثر، فعالیت، و موضوع فعالیت است

اینجا اجمالاً خلاصه شده الگوی درونی و بیرونی را می گویم: حوزه چه در حفظ، چه در ترمیم و چه در بالندگی، یک خروجی دارد که از آن صحبت کردیم و این خروجی اسمش اثر فعالیت حوزه است. این اثر، محصول یک فعالیتی است. پس باید آن فعالیت را نیز بشناسیم، آن فعالیت یک موضوعی دارد، پس باید آن موضوع را نیز بشناسیم. این پایه اصلی ترسیم الگوی تحقق حفظ، ترمیم و بالندگی می شود که بگوییم موضوع فعالیت حوزه چیست؟ فعالیت حوزه چیست؟ نتیجه، اثر، یا برون داد فعالیت حوزه چیست؟ اگر این سه تا را بشناسیم، اجمالاً جامعیتی ایجاد شده است. حال برای هر کدام از اینها متغیرها و عواملی را بیان می کنیم و از شناخت ارتباط اینها به یک الگو می رسمیم. این الگو برمدار یک کلمه مرکزی طراحی می شود و آن نظام بخشی به فعالیت است.

● اثر فعالیت حوزه: رشد فرد، رشد جامعه و رشد سازمان

ابتدا از برون داد و بیرون شروع می کنیم. اثر فعالیت حوزه، در چه نقاطی قابل رصد است؟ این احتمال را می خواهیم تقویت کنیم که حوزه علمیه مأموریتش رشد دادن و سرپرستی بر محور دین است. حال این

● الگوی ارتباطی فعالیت‌های سه‌گانه حوزه

این الگو از طریق ارتباط بین این عوامل با یکدیگر قابل گفتگو هست، به این شکل که اگر ما یک موضوع فعل، یک اثر فعل و یک فعل برای حوزه علمیه در نظر بگیریم، می‌توانیم آن متغیرها را به هم ارتباط بدهیم. فعل حوزه علمیه بنا به الگوی پیشنهادی می‌تواند از پژوهش و آموزش و تبلیغ مرکب باشد؛ موضوع فعل حوزه

علمیه یا اخلاق است یا ارزش‌ها (باورها را علم کلام و فلسفه به آن می‌پردازد و تکالیف عملی و رفتاری را نیز علم فقه به آن می‌پردازد)؛ و ثمره یا اثر فعل حوزه نیز قاعدتاً باید یا در فردسازی متولد بشود و حوزه علمیه و تربیت‌یافتگان این حوزه قدرت در پرورش افراد پیدا کنند، یا در جامعه‌سازی که هم قیاس ملی دارد هم قیاس فراملی و یا در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی. این سه دسته متغیر را اگر به هم ارتباط بدهیم به الگو دست پیدا کردیم یعنی به عبارت دیگر اگر این‌ها را با هم بخوانیم معنایش این می‌شود: پژوهش، آموزش و تبلیغ در موضوع ارزش‌ها، باورها و تکالیف برای فردسازی، سازمان‌سازی و جامعه‌سازی. حال این الگو که بر اساس آن تعریفی است که برای حفظ‌ترمیم و بالندگی کردیم را با هم تطبیق بدهیم؛ به عبارتی بگوییم در هر کدام از الگوی حفظ، الگوی ترمیم و الگوی بالندگی اگر ما چگونه عمل بکنیم قدرت حفظ را پیدا کردیم، اگر چگونه عمل کنیم قدرت ترمیم را پیدا کردیم و اگر چه کار کنیم به مرحله بالندگی دست پیدا کردیم. البته حفظ، ترمیم و بالندگی جای یکدیگر را نمی‌گیرند. یعنی این‌گونه نیست اگر بخواهیم مرفقی فکر کنیم باید حوزه فقط بالندگی داشته باشد، بلکه باید حفظ هم داشته باشد، به دلیل اینکه حوزه میراث دار یک سنت دانشی غنی و قوی هست که باید به نسل‌های بعد منتقل بشود و از آن بهره‌برداری بشود. بنابراین آنچه آسیب ایجاد می‌کند اینکه ما در مرحله حفظ یا حتی

ترمیم بمانیم و از مرحله بالندگی غافل شویم.

تفصیل این بحث را بنده در کتابی تحت عنوان «تحلیل موضوعات برنامه حوزه» که در دهه هفتاد نگارش کردم، و در کتاب کامل‌تری تحت عنوان «الگوی تحول حوزه و روحانیت گذشته و حال» آورده‌ام. به نظرم با توجه به اینکه امروز مرحله بالندگی نیاز بیشتر ما هست، ابتدا و بیشتر به آن می‌پردازم. بنابراین بر اساس همین سه دسته اوصافی که زبان

شد، اگر بخواهیم به ترتیب مفهوم بالندگی را در این‌ها تطبیق بدهیم؛ در قدم اول در اوصاف فعل حوزه که پژوهش، آموزش و تبلیغ است؛ ببینیم که این بالندگی چه معنایی پیدا می‌کند، یا بهتر است از موضوع بیاییم سراغ فعل، و از نتیجه بیاییم سراغ موضوع؛ یعنی بیاییم فردسازی، سازمان‌سازی، جامعه‌سازی را مورد بحث قرار دهیم. وقتی صحبت از یک فرد است، اگر چه فرد است ولی این فرد وقتی در پیوند با سازمان و مجموعه شکل می‌گیرد، مسئولیتی دارد. بنابراین وقتی می‌گوییم فرد، سازمان و حتی جامعه، به یک معنا در همه این مراحل فرد است که دارد نقش‌آفرینی می‌کند. با این توضیح وقتی از سازمان‌سازی صحبت می‌کنیم، یعنی می‌گوییم جامعه در درون خودش یک سلول‌ها و اجزایی دارد، که از پیوندشان با همدیگر جامعه را درست می‌کنند؛ و آن عبارت است از نهادها و سازمان‌ها. البته سازمان هم در اینجا اعم از نهاد است. به معنای تخصصی کلمه بین سازمان و نهاد هم فرق می‌گذارند، و درست هم هست منتها اینجا هر دو را با هم می‌بینیم. چرا که اینجا از موضع اجزا و سلول‌های جامعه توجه می‌کنیم.

● ضعف حوزه: نگاه فردی به فعالیت‌های دینی و مذهبی در مقابل نگاه سازمانی

یکی از نواقص پیشینه حوزه علمیه که هنوز هم مرتفع نشده، به حضور دین در عرصه سازمان‌سازی و جهادسازی کمتر توجه می‌شود. بعد از انقلاب، نیاز به اینها و تغییرات بیشتر شده؛ اینکه که سازمان‌ها

بازمهندسی بشوند، مدیریت‌ها، ساختارها، و ضوابط و قوانین آن‌ها تغییر کند؛ لیکن حوزه علمیه باید الگوی دینی و اسلامی تغییر این سازمان‌ها را می‌داده، که هنوز نداده است. البته ممکن است بگویید یک بخشی با دانشگاه تفاهم صورت گرفته یا می‌گیرد، بله مخالفتی با این ندارم ولی بهر حال اگر دانشگاه باید مباشرتی می‌کرده، حوزه باید مشارکت می‌کرده، بدین معنا که دینی بودن مدیریت سازمان و سازوکارش را بیان و ارائه کند. بنابراین حتی درجایی که ما یک سازمان‌ها و نهادهای انقلابی و مذهبی شکل دادیم، مثل سازمان‌های عقیدتی سیاسی نیروهای مسلح، یا نهادهای مقام معظم رهبری؛ اگر سؤال کنیم مدیریت سازمان‌دهی در آن‌ها چگونه اتفاق می‌افتد، می‌بینیم همان‌جا دستمان زیر سنگ است و حوزه علمیه به‌عنوان خاستگاه دینی، حرفی در این جهت بیان نکرده است. بنابراین به‌طور مشخص، روحانیت به‌عنوان یک نهادی که شکل‌گرفته چه مستقل و چه در دل نهاد دیگری مثل نیروهای مسلح، وقتی می‌خواهد فعالیت خودش را به‌عنوان نهاد دینی و روحانیتی تعریف بکند، می‌بینیم که واحد مطالعه و واحد فعالیت دینی و مذهبی آن افراد هستند و نه سازمان. یعنی حتی در سازمان مطبوع خودشان و به کارکنان نیز نگاه فردی دارند، و به دنبال فراهم کردن برنامه‌های فردی برای کارکنان هستند نه برنامه‌های سازمانی در راستای اسلامیت سازمان.

الزام دیگر سازمان‌سازی، جامعه‌سازی است. بدون سازمان‌دهی نمی‌شود وارد عرصه جامعه‌سازی شد. لذا تلقی‌مان نسبت به دین اگر محدود به حوزه فردی نشود و طبیعتاً دین‌داری محدود به پرورش فردی نخواهد بود.

● لزوم حضور بالاشاعه روحانیت در مسئولیت‌های اجتماعی و مدیریتی

بعد از انقلاب به‌ضرورت خالی نبودن مناصب و خلأیی

که ایجاد شده بود، هر کس هر کار از دستش برمی‌آمد می‌خواست انجام بدهد که این چرخ بچرخد و خللی در این اتفاق نیفتد، و لذا روحانیت یک عقب‌نشینی داشت، منتهی بخشی از این عقب‌نشینی ظاهری و واگذار کردن مسئولیت‌های ظاهری از روحانیت به دیگران طبیعی بود. چراکه به اقتضای شرایط و زمان روحانیت زیر بار کارهایی رفت که علی‌الخصوص خودش هم ترجیحش این نبود که این کارها را انجام دهد. منتها ممکن است بعضی تلقی‌شان این باشد که روحانیت وظیفه اصلی خودش را این می‌دانست ولی از پس آن برنیامد و مجبور شد عقب‌نشینی کند، که این تلقی درستی نیست. روحانیت وظیفه اصلی‌اش این نبود که وزیر کشور باشد، وزیر کشور لزومی ندارد روحانی باشد، غیرروحانی نیز می‌تواند این کار را انجام بدهد، یا مثلاً لازم نیست حجم زیاد و اکثریت نمایندگان مجلس روحانی باشند. روحانیت به جهت توانایی‌اش، فراتر از مسئولیت روحانیت‌شان زیر بار می‌رفتند و این برای این بود که کارزمین نماند. منتها حضور روحانیت باید یک حضور نرم‌افزارانه اعتباربخش دانش‌آفرین هدایتگر باشد. به بیانی لازم نیست خودش روی صحنه مسئول اقدام باشد، ولی باید اسلامیت نظام را در سطوح مختلف تضمین و تأمین کند، این کاری است که از غیر روحانیت بر نمی‌آید و قابل واگذار کردن نیست. و این تأمین اسلامیت و تضمین اسلامیت به دلیل این است که ما معتقدیم اسلامیت بعد نظام و بعد همه

حوزه‌ای که ترمیم یافته است، حوزه‌ای است که دامنه دغدغه‌های علمی آن محدود به دغدغه‌های مسائل و پرسش‌های گذشته نیست و به استقبال پرسش‌های جدید می‌رود. حال این پرسش‌های جدید، ناشی از چه هستند و خاستگاه درون حوزوی یا برون حوزوی دارند بحث مستقلی است.

فعالیت‌های قانون‌گذاری، همه عزل و نصب‌ها و همه تغییرات ساختاری است، بنابراین روحانیت به همین تناسب باید یک حضور بالاشاعه در همه میدان‌ها و عرصه‌ها داشته باشد؛ ولی حضور بالاشاعه، لزوماً به معنای تصاحب مسئولیت‌های مدیریتی نیست. بنابراین کیفیت حضور روحانیت، مسئله است. روحانیت در هیچ جا نمی‌تواند بگوید به من مربوط نیست،

چون به دین و دین‌داری و اقامه اجتماعی مربوط است. روحانیت به‌عنوان اسلام‌شناس باید بگوید مسیر اسلامیت این است این نیست. روحانیت باید هدایتگری و پیشگیری کند. وقتی در مسائل اجتماعی (چه سازمان چه جامعه) می‌آییم، این حضور یک مقدار کم‌رنگ‌تر می‌شود و این به این دلیل است که تلقی مان از دین و دین‌داری به‌اندازه‌ای که باید ارتقا پیدا کند، نکرده است. بنابراین حوزه علمیه باید در اسلامیت محتوا هم حضور داشته باشد.

● الگوی پیشنهادی ما هم قدرت پرورش فرد دارد، هم پرورش جامعه

بنابراین در این صورت است که حوزه انقلابی معنا و ضرورت پیدا می‌کند. با این منطق، در حوزه علمیه از مراجع معظم گرفته تا طلبه معمولی نمی‌توانند خودشان را نسبت به مسائل حاکمیتی بی‌تفاوت جلوه کنند. بنابراین این الگویی که ما پیشنهاد می‌کنیم، براساس این تفکر و مینا، اسلام مجموعه احکام و مناسبات و آموزه‌هایی است که هم قدرت پرورش فرد را دارد هم پرورش جامعه را. با فهم تفاوتی که بین فرد و جامعه وجود دارد، هم سرپرستی فرد می‌کند هم جامعه.

خوب این الزامات، مربوط به سازمان سازی است؛ و بیان شد که اسلامیت سازمان‌ها و نهادها را تأمین و تضمین کنیم. معنی بالاتر آن جامعه سازی است، جامعه سازی به خلاف سازمان سازی که اجزا را می‌بندد؛ کل را می‌بندد. دیگر نگاهش سازمان‌های سیاسی کذا یا وزارت خانه کذا یا نهاد کذا نیست. بلکه مسئله‌اش کل همبستگی در جامعه است. خصوصاً وقتی جامعه را در مقیاس جهانی می‌بینیم. یعنی بنابراین است که مبتنی بر اندیشه اسلامی، تفکر جهانی سازی را دنبال کنیم. در اینجا مسئله تعامل بین‌المللی مطرح می‌شود که چگونه

اسلام می‌تواند بسط و نفوذ جهانی و الهام‌بخش پیدا کند.

بنابراین تا اینجا مرحله‌ای بود بر اساس اینکه اگر آن الگو وارد بالندگی شود، حوزه علمیه باید وارد چه میدانی شود و چگونه. که البته این را تا حدودی بیان کردیم. آنچه را بیان داشتیم، سایه‌اش در دانش رئیسه‌ای که در حوزه بوده اتفاق می‌افتد. اگر مجموعه دانش‌های حوزوی را در سه گروه دسته‌بندی کنیم و دانش‌های دیگری را به‌نوعی ذیل این‌ها قرار دهیم؛ یا به‌نوعی دانش‌های پیش‌نیاز و مقدماتی این‌ها را طراحی و تعبیه کنیم. مجموعه این دانش‌ها، که در سه گروه قرار دارد؛ یا خروجی آن پرورش فرد را پشتیبانی و تأمین می‌کند که این مرحله حفظ می‌شود؛ یا پرورش جامعه را عهده‌دار است. مرحله حفظ پژوهش هم دارد؛ وقتی صحبت از پژوهش می‌کنیم می‌گوییم پژوهش در مرحله حفظ، و این‌گونه نیست که فقط یک چیزهایی را آموزش می‌دهیم یا تبلیغ می‌کنیم. ما احتیاج به حکمت و فقه حکومتی و اجتماعی داریم. اینکه هر دو تعبیر اجتماعی و حکومتی را به کار می‌برم، دلیل دارد، و آن برای اینکه منظورمان روشن باشد که منظورمان همان سازمان‌سازی و جامعه‌سازی بر اساس توضیحی هست که بیان کردیم. بالندگی در این میدان برای حوزه علمیه این است که بتواند یک تکامل دانشی در خودش ایجاد بکند و به موضوعاتی در مقیاس جدید تن بدهد؛ در سه حوزه اخلاق و فلسفه و فقه، به موضوعات جدید تن بدهد و برای اینکه بتواند وارد موضوعات جدید بشود، چه بسا لازم باشد روش پژوهش و منطق علمی خودش را متکامل بکند تا بتواند به دانش‌های آن کامل دست پیدا بکند.

● ارتباط نامتناسب آموزش،

تبلیغ و پژوهش در حوزه

خوب این تکامل در دانش‌های فقه و اخلاق و کلام

برای در فرد سازی و جامعه سازی و سازمان سازی چه موقع اتفاق می افتد؟ وقتی توان پژوهش، آموزش و تبلیغ حوزه علمیه ارتقا پیدا نکند. یک نقصی فی الجمله در ساختار موجود ما (علی رغم تلاش سالیان اخیر) وجود دارد و آن اینکه اولاً حوزه علمیه آموزش محور است، ثانیاً رابطه بین تبلیغ با آموزش رابطه ضعیفی است، یعنی آن دروسی که طلاب ما در آموزش فرامی گیرند غالباً برای مجتهد شدن و فیلسوف شدن است، قبلاً مجتهد شدن بود حالا فیلسوف شدن هم اضافه شده است، ولی در تبلیغ که می خواهیم برویم روی فرهنگ عمومی برای مردم حرف بزنیم، احتیاجی به آیات و روایات داریم، احتیاج به تفسیر قرآن داریم، احتیاج به تاریخ داریم، طلبه ها به این چیزها نیاز دارند. البته گفته می شود که به عنوان دروس جمعی سعی شده در دروس گنجانده بشود و آنچه نیاز طلاب برای تبلیغ کردن هست، وجود دارد. این رابطه بین آموزش و تبلیغ، حالا رابطه پژوهش با این دو تا چیست؟ در حوزه های سنتی ما پژوهش در مقاطع خارج عمدتاً پیش بینی شده که در مقطع خارج فقه، خارج فلسفه و خارج های دیگر پژوهش محور است، ولی عملاً شکل موجود نظام آموزشی ما باعث شده که آن هم آموزش محور شده است. یعنی می آیم باز اقوال را آموزش می دهیم، مرحوم نائینی نظرش این است، مرحوم آخوند نظرش این است، استاد محترم نظرش این است. نمی خواهیم بگویم جنبه پژوهشی ندارد، چون استاد با بیان اقوال مختلف، این نظرها را بیان می کند؛ و را طلبه تقویت می کند برای اینکه بتواند در اقوال مختلف غور کند و خودش را صاحب نظر کند، قدرت تشخیص پیدا کند، کدام نظر، صائب تر است و... ولی این جنبه آموزشی آن باز غلبه پیدا کرده است. لذا طرف بیست سال درس خارج می رود، اما مجتهد نمی شود. بنابراین باید ترازوی برایش تعریف کنیم و در نظر بگیریم. حالا که سالیان اخیر به این نقیصه پی بردیم، ما برای مهارت پژوهشی به طلبه ها یاد نمی دهیم که به این مهارت برسند. به نظر می رسد از آن طرف بام افتادیم، به این معنا که فکر کردیم همه طلبه ها قرار است پژوهشگر بشوند. یعنی به عبارت دیگر یک کف و سقفی برایش

تعریف نکردیم. این تجربه ما را به این رهنمون می کند که قاعدتاً باید به این سمت برویم، حداقل بگوییم یک طلبه برای اینکه بتواند نیم ساعت سخنرانی بکند، کف عبارت اینکه مهارت سخنوری را داشته باشد. خوب یک کف پژوهش هم تعریف کنیم اشکال ندارد، ولی اینکه فکر کنیم چهارتا روش تحقیق می گذاریم همه پژوهشگر می شوند، این هم تصورش شاید کافی نباشد و ناقص باشد. بنابراین وقتی می گوییم بالندگی در تبلیغ یعنی اینکه تنوع در نیازها، یک تنوع در عرصه های تبلیغ؛ از تبلیغ چهره به چهره گرفته تا فضای مجازی و رسانه و هنر. این تنوع را بشناسیم و بدانیم که تبلیغ در هر کدام از این ها چه الزاماتی دارد. مجموعه حوزه علمیه باید مجموعه میدان ها را پوشش بدهد. بنابراین تنوع موضوعات، تنوع میدان ها، حتی تنوع جغرافیایی را بشناسد و بعد برسد به اینکه روش های تبلیغ را چه تکاملی باید در آن ایجاد بکند. همچنین تناسب حضور در این میدان های مختلف را بشناسد. یک زمانی ممکن است فیلم نامه نویسی طلبه ها معنا نداشت و شاید خنده دار بود و گفته می شد یعنی چه؛ ولی الان به نظر من یکی از مهم ترین عرصه های اثرگذاری روحانیت فیلم نامه نویسی است. کتاب نوشتن که دیگر در سنت روحانیت و حوزه بوده، خوب به جای اینکه کتاب را این شکلی بنویسی، یک مهارتی یاد بگیر و در قالب فیلم نامه بنویس، که یک کارگردان، سرمایه گذار و یا اهلش پیدا شود و استفاده کند. بنابراین بالندگی در این عرصه به این است که ما در تبلیغ بتوانیم موضوعات و روش را کامل کنیم و به همین نظام در عرصه آموزش و پژوهش بتوانیم در موضوعات و روش ها روبه جلو حرکت کنیم و درجا نزنیم.

در نهایت اینکه همه حرف ها مرهون یک جمله است، که ما پذیرفته باشیم آیا حوزه احتیاج به بالندگی دارد و امکان بالندگی دارد یا نه، اگر این را فهم کردیم و به میزانی که فهم کردیم به تفاهم رسیدیم، در این صورت درباره آن الزامات، فکر، سؤال و موضوع تازه برایمان درست می شود.

●